

www.ketab.ir

□ ماه‌بندان

[حاشیه‌نگاری از سفر رهبر معظم انقلاب به خراسان شمالی مهر ماه ۹۱]

- سرشناسه: شهبازی، محمدرضا، ۱۳۶۵-
عنوان و نام پدیدآور: ماه‌بندان؛ حاشیه‌نگاری از سفر رهبر معظم انقلاب به خراسان شمالی مهرماه ۹۱/ تألیف محمدرضا شهبازی.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۹۶ص.
شابک: ۴-۶۶۱-۴۱۹-۹۶۴-۹۷۸: ۶۱۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
عنوان دیگر: حاشیه‌نگاری از سفر رهبر معظم انقلاب به خراسان شمالی مهرماه ۹۱.
موضوع: خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸- سفرها- ایران - خراسان شمالی
موضوع: شهبازی، محمدرضا، ۱۳۶۵ - خاطرات
شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۹ش/ ۱۶۹۴/۵ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴۰۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۳۱۵۲۸



مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات

عنوان: ماه‌بندان

(حاشیه‌نگاری از سفر رهبر معظم انقلاب به خراسان شمالی مهر ماه ۹۱)

تألیف: محمدرضا شهبازی

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۲

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۶۱۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۱۹-۶۶۱-۴

ISBN: 978-964-419-620-4

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، پلاک ۱۹۵۰، مؤسسه فرهنگی

هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶

تلفن: ۲۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.ir

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	مقدمه‌ای برای خواندن
۱۵	تیمور
۲۷	ننه گلی
۳۹	حاج ابوذر
۵۱	امان
۵۹	پویان
۷۱	خانم صفری
۷۷	حسین
۸۷	احمد
۹۹	بایرام دردی
۱۱۱	مهرداد
۱۲۵	محمد
۱۳۳	ریحانه
۱۴۳	امیر
۱۵۳	پریا
۱۶۱	تصاویر

پیشگفتار

بحث متن و حاشیه در هر موضوعی وجود دارد ولی اغلب بنا به عادت بیشتر به متن‌ها توجه می‌کنیم تا حاشیه‌ها. گویی لازم است فردی حاشیه‌ها را جلوی چشم‌مان بکشد تا بسیاری را ببینیم و دریابیم. به نظر می‌رسد حاشیه‌ها قادرند از متن‌ها «آشنایی‌زدایی» کنند تا دقیق‌تر شویم و بیشتر دقت کنیم و شاید حاشیه‌هایی را بتوان مثال آورد که ماهیت متن را برملا می‌کنند، ولی خود متن را توانایی آن نیست.

شور و شوق و استقبال مردم از مقام معظم رهبری هنگام سفر به شهرهای مختلف کشور مطلبی نیست که از دید کسی پنهان و پوشیده باشد. دوربین‌های رسانه ملی و خبرگزاری‌ها و سایر رسانه‌ها مشروح این جریان‌ها را انعکاس می‌دهند و مردم نیز در اقصای نقاط ایران آن را تماشا می‌کنند. غالباً غلیان شور و احساسات مردم را می‌بینیم که در دیدار با رهبرشان به اوج می‌رسد؛ آنان گل پرت می‌کنند، اشک می‌ریزند و از تیر برق و درختان بالا می‌روند تا رهبرشان را ببینند. اگرچه حواشی این استقبال متنوع است ولی رشته‌ی ولایت‌مداری آنها را به هم پیوند می‌زند.

اثر پیش رو تلاشی است برای ثبت و انتقال حاشیه‌های سفر مقام معظم رهبری به استان خراسان شمالی. نویسنده کوشیده از طریق تماس و گفت‌وگوی

صمیمی با اقشار مختلف مردم، علل و انگیزه استقبال از رهبری انقلاب را بیان کند و به برخی از شبهه‌افکنی‌ها و ساده‌اندیشی دشمنان درخصوص شگردهای نهادهای حکومتی برای کشاندن مردم به مراسم استقبال از زبان مردم پاسخ دهد.

در پایان ضمن تقدیر از نویسنده‌ی باذوق کتاب از همکاران محترم در مؤسسه‌ی فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی قدردانی می‌شود.

مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مقدمه‌ای برای خواندن

درست یاد نیست چه وقت سال بود اما حتماً باید هوا به گرمی تابستان بوده باشد، این را از تی شرت آستین کوتاه و سیاه‌رنگ جوانک و دمپایی لانگشتی که به پا داشت حدس می‌زنم. با مجید رفته بودیم چرخ‌ری در مزار شهدا بزینم و بعد هم راه افتادیم سمت حرم امام خمینی (ره)؛ از پارکینگ شرقی داشتیم سلانه سلانه می‌رفتیم که ماشینی با ترمزی شدید ایستاد. تا راننده فرمان را قفل کند و پیاده شود از کنارش گذشته و چند متری جلو زده بودیم اما او بعد از چند لحظه دوان دوان به ما رسید و پرسید: «حرم امام کدوم وره؟»

پرسیدن این سؤال در جایی که خودِ حرم امام بود و درب ورودی هم از دور معلوم، ثابت می‌کرد که طرف اولین بار است گذرش این طرف‌ها می‌افتد. درب ورودی را نشان دادیم و همین‌طور که به سر و وضع او نگاه می‌کردیم و به صدای کشیده شدن دمپایی لانگشتی‌اش روی زمین گوش می‌دادیم، من و مجید شروع کردیم به حرف زدن درباره وضعیت فرهنگی حرم امام و اینکه چه دلیلی می‌توانست آن بنده خدا را کشیده باشد آنجا. اما داخل حرم و چند متری ضریح خشکمان زد و من و رفیق قدیمی با بهت به یکدیگر زل زدیم.

همان جوانک سوسول نشسته بود روی زمین و دستش را درون شبکه‌های ضریح حضرت روح‌الله گره زده بود و های‌های گریه می‌کرد!

هنوز یکی از بزرگ‌ترین حسرت‌های زندگی‌ام این است که چرا نرفتم از آن جوان بپرسم آنجا چه کار می‌کند؟ سر چسبیدن به ضریح امام خمینی (ره) چیست؟ هنوز سرکوفت این تنبلی بزرگ را به خودم می‌زنم که نگذاشت از آن معما سر در بیاورم. چه رابطه‌ای بود میان آن جوان و امام راحل امت؟ اگر قصه حاجت‌گرفتن بود که قاعدتاً این همه امامزاده‌ی واجب‌التعظیم که در تهران آرمیده‌اند باید بیشتر به کار بیایند تا امامی که بیشتر به جایگاه سیاسی‌اش شناخته می‌شود تا مقام معنوی و عرفانی خود. پس آنجا چه کار می‌کرد جوانک؟

سابقه‌ی چنین حسرتی بود که باعث شد تا محسن پیشنهاد حضور در سفر رهبری به خراسان شمالی را داد بی‌درنگ قبول کنم. شک نداشتم که باید این فرصت را غنیمت بشمارم تا سر در بیاورم از رابطه غریب امام و امت. امثال آن جوان را زیاد از قاب تلویزیون دیده و در میان سطرهای گزارشات نشریات از سفرهای گذشته رهبری خوانده بودم. نه آن جوان که خیلی از پیرمردان و پیرزنان، جوانان و نوجوانان، بسیجی‌ها و سوسول‌ها، زنان چادری و مانتویی و خلاصه افراد مختلفی که به استقبال رهبر انقلاب آمده بودند همیشه برایم علامت سؤال‌های متحرکی بودند که اگرچه کارشان را تحسین می‌کردم اما نمی‌توانستم از چند و چون آن سر در بیاورم؛ لاقلاً فهمیدن دلیل حضور برخی از آنها سخت بود. البته می‌شد با چند سری دو دو تا چهارتا کردن، یک جوری جواب عقل را داد و از گیجی درش آورد؛ اما حکایت دل چیز دیگری بود. دل دنبال جوابی از جنس خودش بود.

حالا خراسان شمالی در مهرماه سال ۱۳۹۱ بهترین فرصت بود که کمی از آن حسرت چند سال پیش را جبران کنم. مخصوصاً حالا که گرانی بحث روز مسافران تاکسی و افراد ایستاده در صف نانوائی‌هاست؛ مخصوصاً حالا که مقصد سفر رهبری یکی از محروم‌ترین مناطق کشور است؛ مخصوصاً حالا که خراسان شمالی هم شیعه دارد و هم سنی، هم کرد دارد و هم ترک و تات. سفر رهبری به خراسان شمالی فرصت خوبی بود تا سنگ‌های ذهنم را با دلم صاف کنم.

به همین دلایل پیشنهاد حضور در تیم رسانه‌ای سفر رهبر به خراسان شمالی را قبول کردم. قرار هم نبود که حاصل این حضور کتابی باشد که در حال خواندنش هستید. یعنی اصل بر نوشتن کتاب نبود. قرار بود حاشیه‌های روزانه‌ای بنویسم و در همان ایام سفر، در رسانه‌ها منتشر شود که شد. اما از همان شب اول سفر و رفتن به میان مردمی که برای استقبال از رهبرشان داشتند از عقربه‌های ساعت سبقت می‌گرفتند، حس کردم که چند گزارش جمع و جور روزانه یارای قند راست کردن در برابر این حماسه را ندارد و یکی دو ستون نحیف در روزنامه‌ها و سایت‌ها در برابر سنگینی آن کمرش خواهد شکست.

می‌دیدم پیرمردها و پیرزن‌هایی که پایشان قوت آمدن به استقبال را نداشت و اگر هم می‌آمدند باید در حاشیه‌ی خیابان به تماشای شور و شوق جوان‌ها می‌نشستند؛ بودند جوان‌هایی که از روزها قبل از سفر مشغول راست و ریست کردن مقدمات سفر بودند و حتی در شهر خودشان هم نتوانستند آن‌طور که باید و شاید رهبر را ببینند؛ بودند کودکانی که شیرین‌زبانی‌هایشان شنیده نمی‌شد و محبت‌شان به آقا به چشم نمی‌آمد. بودند دانش‌آموزانی که

دعای توسل خواندنشان در مدرسه یک روز قبل از ورود رهبر اصلاً به گوش کسی نمی‌رسید. اینها و خیلی‌های دیگر هم بودند که فکر کردم معمولاً دیده نمی‌شوند و اتفاقاً جواب سؤال‌های دل‌من دست همین‌هاست. سؤال‌هایی که شاید بین من و دیگران مشترک باشد.

برای دیدن این دسته از افراد باید کمی از مرکز حماسه فاصله می‌گرفتم. باید کمی در حاشیه‌هایی دقیق می‌شدم که چند متر آن‌طرف‌تر از کانون اتفاقات جریان دارند. حاصل این حساب و کتاب‌ها هم شد آنچه که اکنون پیش روی شماست. سفرنامه‌ای که شاید خلاف رویه اسلافش خیلی پر نباشد از رفتارهای دینی و باب رهبر انقلاب در این سفر، یا مراوده و غلیان احساسات افراد مختلف در برخوردی از نزدیک با حضرتشان. این روایتی است از آنچه که واقعاً در حاشیه این سفر اتفاق افتاده است. یادی از افرادی که از کمی دورتر با آمدن نائب امام زمانشان به شهر و دیار خود صفا کردند.

به رسم همه مقدمه‌ها حال باید تشکر کنم از افرادی که من را در به سامان رسیدن این روایت یاری دادند؛ از حسن روری‌طلب، از مهدی خانعلی‌زاده که چند نکته دقیقی که گفت در بازنویسی من به کار آمد، از مهدی رمضانی مدیرعامل انتشارات مرکز اسناد که علی‌رغم دیر آماده شدن کتاب آن را به نمایشگاه رساند، از صادق لطفی‌زاده که زحمت طراحی جلد را کشید، از همه افرادی که به همان دلایل که نامشان در جای جای این روایت خالی است، در اینجا هم نمی‌توانم اسم‌شان را بیاورم و بالاخره از همه مردم بجنورد که اصلاً عمود خیمه‌ی این کتاب به برکت حماسه‌ای که آنها رقم زدند برپاست. و البته در انتها باید قدردان همسرم باشم که قطعاً همدلی

و همراهی او که اولین خواننده این کتاب هم بود سهمی بزرگ در به ثمر نشستن آن داشت.

www.ketab.ir